

خط در جایگاه یک نهاد سرنوشت‌ساز

دکتر عبدالحسین ساسان

عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان

در نوجوانی، که هر انسانی در اوج جوشش احساسات خود به سر می‌برد، نگاه انسان به تاریخ با همه دوران‌های دیگر تفاوت می‌کند. در نوجوانی هنگامی که انسان بنای تاریخی باشکوهی را می‌بیند که پادشاهی، یا خاتونی یا نیکوکاری ساخته، تا امروزه به یک میراث فرهنگی و سرمایه ملی تبدیل شود، بی‌درنگ عاشق می‌شود. عاشق آن کس و همه کسانی که برای نسل‌های کنونی میراث‌های گرانبهایی باقی گذاشته‌اند. عاشق کسانی که هزینه‌اش را تأمین کرده‌اند. کسانی که آنها را طراحی نموده‌اند و استادکارانی که آن بناهای باشکوه را ساخته‌اند.

انسان فطرتاً درک می‌کند که در میان نیاکان او افرادی بوده‌اند که ثروت‌های ملی و تاریخی را خلق کرده‌اند و کسانی هم بوده‌اند که از این سرمایه‌های ملی همچون دیدگان خویش نگهداری کرده و از نابودی آنها به‌دست غارتگران یا عوامل ویرانگر طبیعت جلوگیری کرده‌اند. بنابراین کاملاً طبیعی است که نوجوانان و جوانان قهرمان‌گرا باشند و شخصیت‌های آبادگر و ترقی‌خواه تاریخ کشور خود را دوست بدارند. حتی کاملاً طبیعی است که آنان دیوارهای اتاق‌های خویش را از تصاویر و پوستره‌های قهرمانان تاریخی، سیاسی و هنری بپوشانند. آذین‌بندی اتاق یک نوجوان یا یک جوان فرهیخته کاملاً با تزیینات اتاق بزرگسالان خانواده تفاوت دارد. اقتضای سن نوجوانان آن است که عاشق و قهرمان‌پرست باشند.

شوربختانه بسیاری از سازندگان تمدن‌ها و قهرمانان واقعی و بزرگی که سرمایه‌های تاریخی ملت‌ها را خلق کرده و به دست نسل‌های کنونی رسانده‌اند، ناشناخته هستند. در میان نیاکان ما

نام‌های درخشانی وجود دارد که ما امروز می‌توانیم احساسات مشترک ملت خود را با آن نام‌ها بسازیم یا پشتیبانی کنیم. ولی همهٔ این نامداران در دامن گمنامی پرورش یافته‌اند که برای نسل‌های آیندهٔ خود «نهادسازی» می‌کرده‌اند.

در حقیقت بخش بزرگی از تفاوت میان ملت‌های پیشرفته با ملت‌های واپس‌مانده، میان ملت‌های بانوا با ملت‌های بینوا و میان ملت‌های توانا با ملت‌های ناتوان، در کیفیت نهاد‌های اجتماعی است که نیاکان آنها ساخته و پرداخته‌اند. نهادهایی مانند زبان، ادبیات و خط یا نگاشته. نهاد‌های اجتماعی - که خط یا نگاشته یکی از مهمترین آنهاست - هزاران هزار بار از ساختمان‌ها، سدها، پل‌ها و جاده‌هایی که نیاکان قهرمان ما ساخته‌اند و امروز سرمایه‌های ملی و موارث فرهنگی ما را تشکیل می‌دهند تمدن‌سازتر هستند.

سرزمین‌های بسیاری را سراغ داریم که یا به دلیل کمبود جمعیت بومی و یا به دلیل سبک زندگی پیشاتمدن ساکنان بومی آنها، بدون هرگونه اثر دست‌ساخت بشر بوده‌اند. به دیگر سخن سرزمین‌های دست‌نخورده‌ای که در آنها نه جاده‌ای، نه پلی، نه سدّی و نه ساختمانی احداث شده بود با کمترین مقاومت به دست مهاجرانی افتادند که از اروپا به این سرزمین‌ها سرازیر شده بودند. مهاجران تازه‌وارد در سرزمین‌های بدون هرگونه میراثی از نیاکان خود یا نیاکان ساکنان بومی آن سرزمین‌ها تمدن‌های بزرگی را پدید آوردند و دانش‌ها و ثروت‌های بی‌شماری آفریدند.

با قایق‌های کوچک و پارویی دوران اکتشافات جغرافیایی، مهاجران حتی نمی‌توانستند با خود ابزارهای کار یا دستگاه‌های تولیدی حمل کنند. ولی آنان با خود نهاد‌های اجتماعی سرزمین‌پدري را آورده بودند. نهادهایی مانند زبان، خط، زیباشناسی و هنر. همین نهادها بودند که سرزمین‌های دست‌نخورده، طبیعی و بدون آثار تمدن را در مدت کوتاهی به مراکز مهم تولید دانش، فناوری و ثروت تبدیل کردند.

نهاد اجتماعی چیست؟

پیش از این (در شماره‌های ۴۳ و ۴۴ فصلنامهٔ دریچه) مفهوم نهاد‌های اجتماعی را خوانده‌ایم. ولی یادآوری تعریف نهاد‌های اجتماعی و کارکرد آنها در تولید دانش، فناوری، ثروت، صلح و آرامش سودمند است.

نهاد اجتماعی عبارت است از هرگونه رسم، عادت، خُلق و خو و باور ذهنی که خشونت و جنگ میان انسان‌ها را کاهش دهد. یا به دیگر سخن پدیدهٔ طبیعی «تنازع بقا» را که در سراسر زندگی گیاهان و جانوران با بی‌رحمی کامل دیده می‌شود به «تعاون بقا» تبدیل کند.

انسان‌ها در گذشته‌های دور همانند جانوران دیگر زندگی می‌کردند. در غارها یا شکاف کوهها، یا بالای درختان پناه می‌گرفتند. از جانوران درنده‌تر از خویش می‌گریختند و جانوران ناتوان‌تر

از خویش را شکار می‌کردند، تا از گوشت آنها تغذیه کنند. ولی رفته‌رفته با ابداع نخستین نهاد اجتماعی - یعنی زبان - توانستند برای شکار و دفاع در برابر درندگان خطرناک میان خود همکاری کنند. به این ترتیب توانایی بیشتری برای اعمال خشونت علیه جانوران دیگر به دست آوردند. به دیگر سخن خشونت میان هموعان خود را کاهش دادند، زیرا با افزایش نیرو و توانایی شکار جانوران دیگر «تنازع بقا» به «تعاون بقا» تبدیل شده بود.

احتمالاً آفرینش نخستین نهاد اجتماعی - یعنی زبان - هزاران سال به درازا کشید. ولی پس از آن آفرینش نهادهای اجتماعی دیگر به زمان‌های کوتاهتری نیاز داشت. چنانکه به احتمال قوی هر قوم یا قبیله (یا بهتر گفته شود هر گله‌ای از گله‌های انسان‌های اولیه) که سخن گفتن را آغاز می‌کرد، پس از مدتی نهادهای اجتماعی تقسیم کار، نوبت کاری، خوابیدن، نگهداری و ابزارسازی را نیز پدید می‌آورد. به این ترتیب نهادهای اجتماعی تبدیل به زنجیره بلندی شدند که در طول تاریخ مستمراً ساخته و پرداخته می‌شد و حلقه‌های آن یکی پس از دیگری افزایش می‌یافت. این فرایند آن قدر ادامه یافت تا بشر موفق به ابداع یا آفرینش خط گردید که این نهاد اجتماعی جدید به اندازه زبان اهمیت پیدا کرد. تا جایی که می‌توان گفت هر قوم و قبیله‌ای که خط بهتر و کامل‌تری اختراع می‌کرد از قبایل دیگر نیرومندتر و توانگرتر می‌شد.

کلان‌نهاد چیست؟

در میان هزاران نهادی که بشر آفریده تا زندگی خود را سرشار از آسایش، آرامش و شادی کند، برخی از نهادها را می‌توان «مادر نهاد» یا «کلان‌نهاد» نامید. یکایک نهادها در ساختن تمدن بشر نقش اساسی و بنیادی داشته‌اند، ولی کلان‌نهادها به‌تنهایی موجب پیدایش سدها نهاد دیگر شده و سرعت رشد و پیشرفت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بشر را با جهش روبه‌رو کرده‌اند. به دیگر سخن دوره‌هایی از تاریخ تمدن بشر که بسیار شاخص و شتابان بوده‌اند، پس از آفرینش یکی از کلان‌نهادها پدید آمده‌اند. مثلاً زندگی بشر پس از آفرینش کلان‌نهاد زبان به‌سرعت شگفت‌انگیزی دگرگون شد. در فصلنامه دریاچه شماره ۴۵ به تفصیل گفته شد که پیش از آفرینش زبان همه انسان‌ها ناگزیر بودند از ترس یورش درندگانی که شب‌شکار بودند، شب‌ها نیز بیدار یا نیمه‌بیدار بمانند. ولی پس از آفرینش زبان اعضای خانواده یا گله انسانی توانستند با یکدیگر گفت‌وگو کنند که یک یا چند نفر بیدار بمانند، تا دیگر اعضای گله بتوانند به خواب و استراحت پردازند. به این ترتیب نهاد تقسیم کار و نهاد نوبت کاری و نهاد نگهداری پس از کلان‌نهاد زبان پدید آمدند. خواب ژرف و کامل یک موهبت طبیعی نبود. زیرا هیچ‌کس در طبیعت نمی‌توانست بدون پذیرش خطر مرگ به خواب رود. نهاد نگهداری برای نخستین بار به بشر اجازه داد که خواب راحت، آسوده و بدون دلهره را تجربه کند. بنابراین خوابیدن یک موهبت طبیعی نیست. بلکه دستاورد

پیشرفت تمدن است. از این روی می‌توان آن را نهاد نامید. نهاد خوابیدن به سهم خود موجب جهش توانایی‌های ذهنی و اندیشگی بشری شد. انسان‌هایی که توانسته بودند زودتر از دیگر هم‌نوعان خود کلان‌نهاد زبان را اختراع کنند، در پی آن توانستند خواب ژرف، امن و آسوده را نیز به دست آورند. خواب ژرف، که ظاهراً یک امر رفاهی است، در حقیقت سرچشمه اصلی پیشرفت‌های فکری و ذهنی برخی از گله‌های انسانی بود. در مقابل، عدم تحول و پیشرفتِ ذهنی قبایل دیگر موجب شد که پدیده تازه‌ای به نام واپس‌ماندگی یا عقب‌ماندگی در جوامع انسانی رخ‌نمایی کند. به این ترتیب می‌توان گفت سرنوشت هر قوم و قبیله‌ای را دستیابی یا عدم دستیابی به کلان‌نهادها تعیین کرده است. اکنون پس از فراغت از شناسایی زبان، کلمه و واژه به‌عنوان نخستین و مهمترین کلان‌نهاد - که سرچشمه همه دگرگونی‌ها و پیشرفت‌های تمدن بشری بوده است - هنگام آن فرارسیده که از کلان‌نهاد دوم در تاریخ تمدن بشر یاد کنیم، که چیزی نیست جز خط یا نگاشته.

خط: کلان‌نهاد ناشناخته

اگر کسی بگوید سرنوشت هر انسانی را کیفیت خطی تعیین می‌کند که نیاکان وی آفریده‌اند، ممکن است ما آن را گزافه‌گویی بپنداریم. اگر کسی بگوید پس از اختراع زبان مهمترین دستاورد بشر اختراع خط بوده است بسیاری از مردم شگفت‌زده خواهند شد.

ولی تردیدی ندارم که اگر اقتصاددانی بگوید برای دستیابی به پیشرفت و توسعه، نخست باید خط هر ملتی را اصلاح کرد، جامعه به‌شدت خشمگین خواهد شد. زیرا همه ما تاکنون می‌پنداشتیم که راه پیشرفت و توسعه اقتصادی ساختن سد، بزرگراه، پل، بلوار، کارخانه، فرودگاه و مانند اینهاست. از این‌رو به‌هیچ روی انتظار نداریم کسی رؤیاهای ما را برهم زند و بگوید راه پیشرفت و توسعه اقتصادی اصلاح، تکمیل و نوسازی هر دو کلان‌نهاد زبان و خط است. به‌راستی که چنین دیدگاهی شگفتی و خشم ما را برخواهد انگیخت. چرا که شوربختانه اصلاح زبان و خط کاری است بسیار دشوار، وقت‌گیر، دیربازده و بدون جذابیت مالی و سودآوری‌های کوتاه‌مدت. به همین دلیل است که نمی‌توان پیشروان و پیشاهنگان اندیشه جامعه را متقاعد کرد که اولویت اول برنامه‌ریزی برای توسعه، اصلاح خط و زبان است. به‌ناگزیر باید گفت همه راه‌هایی را که دوست دارید برگزینید. ولی از اصلاح خط و زبان هم غافل نمانید.

چرا خط چنین اهمیتی دارد؟ دلیل مشخص آن این است که پیش از اختراع زبان هیچ‌کس نمی‌توانست آموزده‌ها و یافته‌های خویش را به نسل‌های جوانتر از خود منتقل کند. ولی پس از اختراع زبان انسان‌ها می‌توانستند یافته‌ها و دانش تجربی خود را به فرزندان خویش و یا نسل جوانتری که با آنها ارتباط داشتند منتقل نمایند. ولی ترویج این دانش‌های تجربی هم از نظر زمانی

و هم از نظر مکانی بسیار محدودیت داشت. با اختراع خط این دشواری برطرف شد. خط‌نوشته‌ها به انسان این توانایی را داد که هم دانش و هم سرگذشت خود را به نسل‌های آینده منتقل کند. برای مثل ممکن است انسان نخستین با چشم خویش دیده باشد که فردی از اعضای خانواده‌اش با خوردن یک میوه یا یک گیاه دچار مسمومیت و مرگ شده باشد. او می‌توانست پیرامونین خود را از وجود چنین گیاهی آگاه کند، ولی نمی‌توانست این آزمون را برای نسل‌های آینده نیز بیان نماید. نخستین خطی که بشر اختراع کرد، شدیداً به نقاشی تصاویر وابستگی داشت. احتمالاً انسان نخستین می‌کوشید تا شکل برگ یا میوه‌های زهرآلود را بر الواحی که در اختیار داشت ترسیم کند و آنها را همچون میراث خانوادگی به فرزندان خود بسپارد و سفارش کند که از دست زدن یا خوردن آن گیاه پرهیز کنند. به احتمال قوی نخستین کتابخانه‌های بشر از گردآوری تدریجی الواحی که با خط تصویری نوشته شده بود تشکیل شده‌اند.

رفته‌رفته خط تکامل یافت. به هر نسبتی که خط قوم یا قبیله‌ای تکامل یافته‌تر می‌شد، دانش‌های تجربی بشر بهتر و گسترده‌تر به نسل‌های آینده منتقل می‌گردید. تا جایی که می‌توان چنین پنداشت که سرزمین‌هایی به مهد دانش، فرهنگ و هنر تبدیل شدند که خط ساده‌تر، پیشرفته‌تر، زیباتر و دارای قابلیت یادگیری بیشتری اختراع کرده بودند.

پس اگر گفته شود «گرافیس‌ها» مهم‌ترین قهرمانان تاریخ دانش و تاریخ تمدن بشر بوده‌اند سخن گزافی نیست. زیرا این گرافیس‌ها بودند که حروف الفبا را طراحی و ترویج می‌کردند و در طول زمان آن را بهبود می‌دادند و به تکامل می‌رساندند.

در آغاز خط بود

در انجیل یوحنا (۱:۱) چنین آمده است: در آغاز واژه بود. و واژه نزد خدا بود. و واژه خدا بود. این جملات مشهور، که بدون تفسیر کردن معانی استعاری آنها کاملاً شاعرانه و غیر واقعی به نظر می‌رسند، ممکن است ناظر بر آن باشد که «کلمه» یا «واژه» از مصدر ذات کبریایی الهام شده و سرچشمهٔ آفرینش بوده است. نخستین آیهٔ کتاب آسمانی ما مسلمانان نیز که به پیامبر اکرم نازل شد فرمان می‌دهد که: «بخوان». به‌راستی نه‌تنها تمدن بشری، که ادیان ابراهیمی نیز با واژه، خط و خواندن آغاز می‌شوند.

اگر پیدایش «واژه» سرآغاز تبدیل انسان‌های نخستین یا «انسان‌های طبیعی» به «انسان‌های اجتماعی» بود، یعنی انسان وحشی را به انسان متمدن تبدیل کرد، خط نیز سرآغاز پیدایش دانش‌های انسانی بوده است. سنگ‌پایه‌های گنجینهٔ عظیم دانش بشری به دست خطاطان یا گرافیس‌ها گذاشته شد. تفاوت میان ساکنان سرزمین‌های گوناگون دوران باستان در کسب توانایی و ثروت توسط گرافیس‌ها آغاز گردید. گرافیس‌ها که رفته‌رفته به شاخه‌های مختلفی

مانند خطاطان، نقاشان و طراحان تبدیل شدند می‌کوشیدند تا خط‌نوشته‌ها را هر چه ممکن است زیباتر، ساده‌تر و برای یادگیری آسان‌تر نمایند.

اگر خط و زبان همزمان با هم اختراع شده بودند، امکان آن وجود داشت که گفته شود تفاوت میان اقوام و قبایل گوناگون بشر از دیدگاه توسعه‌یافتگی یا واپس‌ماندگی از همان دوران اختراع زبان و خط آغاز شده است. ولی اختراع خط هزاران سال پس از اختراع زبان تحقق یافته و تاریخ بشر را به دو بخش اصلی پیشاتاریخ (یا ماقبل تاریخ) و پساتاریخ (یا پس از پیدایش خط) تقسیم کرده است. از دوران پیشاتاریخ هیچ اطلاعی در دست نیست، مگر برداشت‌های باستان‌شناسان از آثاری که از همان دوران‌ها به جا مانده است. از این رو آنچه می‌توان گفت این است که نخستین تمدن‌های بشر در نخستین سرزمین‌هایی جوانه زد که خط را اختراع کردند، ولی این سرزمین‌ها به دلایل گوناگونی نتوانستند پیشتازی خود را حفظ کنند. یکی از آشکارترین این دلایل آن است که آنان از تغییر و تکامل خط خود غفلت ورزیدند.

همهٔ پدیده‌های ساخت بشر مشمول «قانون اساسی خلقت» یعنی کهنگی و نابودی هستند. خط نیز از این قاعده مستثنی نیست. هر خطی، هر قدر پیشرفته باشد و بر پایهٔ عالی‌ترین اصول زیباشناختی طراحی شده باشد، به شتاب کهنه و فرسوده می‌شود. ولی پیشتازان تمدن بشری مانند تمدن بابلی‌ها در میان‌رودان (بین‌النهرین) - سرمست از غرور تمدن پیشرفتهٔ خویش از ضرورت اصلاح و تکامل خط و گرافیک خود غافل مانده بودند. از این رو در کنار تمدن سومری‌ها و بابلی‌ها تمدن‌های تازه‌ای جوانه زدند که خط و گرافیک را از آنان اقتباس کردند، ولی اصلاحات و تغییرات ضروری برای بهبود و اصلاح آن را نیز به انجام رساندند. از این رو شاید بتوان گفت تمدن نخست در سرزمین‌های نوآور تشکیل می‌شد، ولی اگر ساکنان این سرزمین‌ها در برابر تغییر و تکامل مقاومت می‌کردند تمدن به سرزمین‌هایی مهاجرت می‌کرد که موفق به تغییر و تکامل پدیده‌های دست‌ساخت بشر می‌شدند.

شاید بتوان از تاریخ چنین آموخت که همهٔ پدیده‌های آفرینش تابع قانون نانوشته‌ای هستند که می‌توان آن را «قانون اساسی خلقت» نامید. اگر اصل یکم این قانون «کهنگی و نابودی» باشد، اصل دوم آن این است: «اصلاح و تکامل».

ضرورت اصلاح و تکامل خط

اگر کسی تردید داشته باشد که اصل دوم قانون اساسی خلقت «اصلاح و تکامل» است، می‌تواند اندکی، تاریخچهٔ خط را بخواند. در آغاز دوران پساتاریخ مردم دشت‌ها بر روی الواح گلی، مردم مصر بر روی برگ‌های پاپیروس و مردم کوه‌نشین بر روی تخته‌سنگ‌ها خط‌نویسی می‌کردند. هر یک از این سه ماده پذیرای نوع ویژه‌ای از گرافیک یا خط بودند. الواح گلی کاملاً سخت نبودند. ولی

خطاطان ناگزیر بودند از یک وسیله سخت مانند نوک سنگ‌های تیز برای نوشتن خط بهره‌برداری کنند. از این رو حروف خود را باید متناسب با لوح نیمه‌سخت و قلم نوک‌تیز نتراشیده طراحی کنند. ولی وضعیت خط در مصر باستان تفاوت داشت. برگ‌های پهن پایپروس نیازمند به قلم‌های نرم، انعطاف‌پذیر و ظریف و نازک بودند از این‌رو الفبای مصر باستان متنوع، اسلیمی، نقش‌پذیر و زیباتر بودند. افزون بر آن شاخه‌های گوناگون گرافیک مانند نقاشی، نگارگری و آذین‌بندی الواح گیاهی پایه‌ای خطاطی اختراع شد و پیشرفت کرد. وضعیت در کوهستان‌ها کاملاً متفاوت بود. ثبت الفبا بر روی سنگ به قلم فولادی و ضربه‌های پیایی سنگ‌های آذرین بر آنها نیازمند بود. از این رو خط در سرزمین‌های کوهستانی همچون خط میخی-خشن، بدون انحنا، نمادین و بدون آذین‌بندی بود.

پس از گذشت چندین سده بشر توانست پوست حیواناتی که شکار می‌کرد را دباغی کند و به لوح خط‌نگاشته تبدیل نماید. از آن پس خط در همه سرزمین‌های دارای تمدن اصلاح شد و تکامل یافت. هنگامی که لوح سنگی تبدیل به پوست آهو می‌شود، دیگر نمی‌توان از خط میخی بهره‌برداری کرد که برای قلم و چکش طراحی شده بود.

سده‌های دیگری گذشت تا کاغذ اختراع شد. بار دیگر ضرورت اصلاح خط متناسب با کاغذ خودنمایی کرد. در همین دوران بود که خطاطان توانستند با آزادی عمل خط را تغییر دهند و آن را خواناتر، زیباتر، ساده‌تر و آسان‌تر نمایند.

در دوران معاصر با پیشرفت فناوری، خطوط دیجیتالی رواج یافت. بار دیگر سرزمین‌هایی که نتوانستند خط را اصلاح و تکمیل نمایند به‌ناگزیر از گردونه دانش و صنعت عقب ماندند. ملاحظه می‌شود که «اصلاح و تکامل» خط یک انتخاب نیست، بلکه یک ضرورت است. ما آزاد نیستیم که اصلاح خط را بپذیریم یا رد کنیم. همچنان‌که در طول تاریخ آزاد نبودیم و نتوانستیم خط‌های باستانی خود مانند خط میخی تخت جمشید، بیستون و گنج‌نامه را برای آیندگان نگه داریم و از آن بهره‌برداری کنیم.

کسانی کوشیدند تا از خط و الفبای زبان خود «تابو» بسازند. آن را به پادشاهان یا امپراتوران بزرگ نسبت دهند؛ تا شکوه و عظمت آن را اعتلا بخشند و از آن پاسداری کنند. ولی هرگز موفق نشدند اصل دوم قانون اساسی خلقت، یعنی ضرورت «اصلاح و تکامل» را متوقف سازند.

کسانی نیز کوشیدند تا خط‌های خاصی را به ادیان الهی نسبت دهند. این گروه نیز با تقدس بخشیدن به پدیده‌های زمینی خط و نگاشته، کوشیدند تا برخی از خط‌های باستانی را به نام خط تورات، خط انجیل، یا خط قرآن کریم از تغییر و تحول دور نگه دارند. ولی آنان نیز نتوانستند اصل دوم قانون اساسی خلقت را نقض کنند. تورات، انجیل و قرآن کریم باقی ماندند، در حالی که خط‌های اولیه‌ای که این کتاب‌های مقدس را در خود ثبت و ضبط کرده بودند به کلی تغییر کردند.

اکنون با مشاهده نسخه‌های اولیه کتب مقدس دینی در موزه‌های معتبر جهان، به روشنی می‌بینیم که خط آن کتاب‌ها برای مردم دوران ما قابل درک و فهم نیست. به دیگر سخن هیچ خطی را نمی‌توان به‌عنوان خط مقدس یا خط منتسب به ادیان الهی تلقی کرد و به همین بهانه از تغییر، اصلاح و تکامل آن جلوگیری نمود.

در ادامه خواهیم دید که خط امروز ایران در طول سده‌های گذشته هیچ تغییر و تکاملی را شاهد نبوده؛ از این‌رو بسیار ناکارآمد و نامناسب گردیده است. خط امروز ایران به یکی از موانع بزرگ در راه پیشرفت و تعالی فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی کشور تبدیل شده است. خط کنونی فارسی از شکوفایی استعدادهای درخشان کودکان، نوجوانان و جوانان ما جلوگیری می‌کند و اجازه نمی‌دهد شکوفایی کشور ما در شاخص توسعه انسانی به پایگاهی برسد که شایسته جوانان ماست. خط فارسی به‌شدت به اصلاح و تکامل نیاز دارد. مثلاً الفبای فارسی باید به مدد زبان‌شناسان حروفی را برای القای صوت (آ، ا، او، اوو) طراحی و ترویج نماید. قهرمانان فرهنگی دوران ما گرافیک‌های طراح حروف (تایپوگرافی) و خطاطان نوآور و آفرینشگر در همکاری با زبان‌شناسان خواهند بود. ما به نسلی از نوآوران نیاز داریم.